



یکی از مهمترین عوامل ایجاد و گسترش خرافات این است که " از حادثه جزئی یک اصل کلی " می گیرند :

## داستانک:

منطقه‌ای مشهور به «آبادعلی» در کوه‌های مشرف به بلوار چمران شیراز؛ سه‌شنبه‌های اول هر سال شاهد حضور جمعی از مردم با عقاید خاص است که برای برآورده شده حاجات خود در این مکان جمع می‌شوند و آداب و رسوم عجیب و غریبی را به جای می‌آورند!

اوج خرافه‌گرایی و درویش مسلکی این عده تا جایی است که یک درویش را واسطه‌ی حاجات خود و خدا قرار می‌دهند و با کشیدن حاجات خود بر روی زمین و سنگ، هفت مرتبه دور زدن به دور تپه‌ای در این منطقه، روشن کردن شمع و بستن پارچه‌ی سبز به درختان و ... به دنبال برآورده شدن حاجات خود هستند.

## حال ماجرای این خرافات از کجا شروع می‌شود؟!

این افراد معتقدند در زمان‌های دور شخصی به نام عارف علی، که شغلش چوپانی بوده گوسفندان مردم را برای چرا به این منطقه می‌آورد اما گوسفندانش گم می‌شوند و برای پیدا شدن گوسفندان اعمالی را انجام می‌دهد که سرانجام منجر به پیدا شدن گوسفندان می‌شود!

در شجرنامه‌ی این فرد آمده است وی برای پیدا شدن گوسفندانش با چوبدستی خود روی زمین عکس گوسفند می‌کشد و هفت سنگ را به یک نیت روی هم می‌گذارد و خدا را قسم می‌دهد که به مراد دلش برسد و سرانجام در تاریکی شب و به دلیل فرط خستگی به خواب می‌رود و در خواب مولای متقیان (علیه السلام) را به خواب می‌بیند که به وی آدرس نوری را نشان می‌دهد که محل گوسفندانش بوده است.

مطلب همین جاست ، که چون یک نفر در روز ۳ شنبه ، ۷ سنگ را روی هم گذاست و تصویر خواسته ی خود را کشید ؛ بقیه مردم هم برای برآورده شدن حاجات باید این کار را بکنند!!!

## خاطره :

منتظر تاکسی کنار خیابان ایستاده بودم . شخصی جلو آمد و گفت: حاج آقا! ۱۷ صلوات بفرستید تا ماشین بیاید . گفتم: به جای ۱۷ تا ۱۷۰ صلوات می فرستم اما شما بگو منبع این ذکر و تعداد صلواتها کجاست؟ گفت: خودم؛ زیرا روزی کنار خیابان منتظر ماشین بودم ، بعد از فرستادن هفدهمین صلوات ماشین جلوی پایم ایستاد.

این میشود خرافات ؛ حال اگر ۱۷ صلوات فرستادیم و ماشین نیامد به چه کسی بد بین می شویم ؟ به آن شخص یا به خدا؟